

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من ميباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهيم  
بدین بوم ویر زنده یک تن ميباد  
از آن به که کشور به دشمن دهيم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ناهید غزل - ویرجینیا

هشتم آگست 2013

## شوربا

آب را در ظرف زنگزده و کهنه ای روی اجاق گذاشت. حرارت اجاق هم آنقدر زیاد نبود، مواد سوخت را کم کم استفاده مینمود تا برای پخت و پزش کفایت کند و غذایی برای کودکانش آماده گردد.

آرزو داشت امروز شوربای خوشمزه ای پخته کند، تا گرسنگی چندروزه خودش و کودکانش برطرف گردد. امکانات پختن شوربا با گوشت نبود و پیاز و روغن و مصالح رنگ رنگ هم زیاد وجود نداشت، فقط میخواست شوربای تازه و خوب و لذیذ بپزد.

کودکان همه به اساس سن و سال پهلوی هم نشسته بودند و دلهای کوچک شان به امید هرچه زودتر پخته شدن شوربا، میتپید. چندین روز میشد که چیزی جز تکه های پوپنکرده سبوس، نخورده بودند.

مدتی گذشت و آب به جوش آمد، جوشید و جوشید .... حبابهای داغ یکی بعد دیگر بالا می آمدند و مادر لبخند بر لب داشت. لبخندش طعم تلخ زهر داشت که زبان و حلقش را می آزرده و اما خودش را راضی و خشنود نشان میداد و باربار تکرار میکرد که غذای تان آماده میشود، غذای تان آماده میشود....

حبابها یکی بعد دیگر بالا میرفتند و تبخیر میشدند. شاید به پیش خدا میرفتند تا آن بی نیاز را از حال نیازمندان بیگانهانند.

مادر رنجور هنوز به بخارهایی که بالا میرفتند نگاه میکرد و گاهی با تکه چرکینی، سر ظرف را بلند میکرد و با چمچه سیاه و دودزده چنان آب را از ته تا کف دیگ بالا میزد که گوئی غذای ثقیلی در حالت پخته شدن است.

سرانجام کودکان خسته و بیحال گردیدند و یکی در پی دیگر به خواب نه، بلکه بیهوشی رفتند. مادر حسرتزده و غمین شد و آن کوچکترین کودک که اشکهایش چون رودبار شور روان، فریادش دیگر در گلوی خسته و زار گشته بود نزدیک اجاق رفت و همین که پرسش از غذا کند مادر فریاد زد: وای شوروای ما شور شد. هردو مادر و فرزند، شوره زار اشک را با پشت دست خشکانیدند و کنار اجاق به خواب رفتند.

(ناهدید "غزل" غنی زاده - 8 می 2011)